



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۹۴ • ۲۶ اسفند ۱۴۰۰

نوجوانان  
جام جم



امیرحسین  
علی نیافر

۲ قدم مانده به عید پای حرف های جوان ترین خنداننده دور جدید خندوانه

## هانا؛ دختری در خندوانه



ما منتظر هستیم که یک نفر از راه دور بیاید و حال بد را از ما دور کند و در عوض حال خوب را در یک ظرف طلایی تزئین شده با بته جقه های فیروزه ای به ما تحویل بدهد. آن شخص هیچ وقت نمی آید و آن ظرف هم هیچ وقت در دستان ما گذاشته نمی شود و باید خودمان دست به کار شویم.

که یک نفر از راه دور بیاید و حال بد را از ما دور کند و در عوض حال خوب را در یک ظرف طلایی تزئین شده با بته جقه های فیروزه ای به ما تحویل بدهد. آن شخص هیچ وقت نمی آید و آن ظرف هم هیچ وقت در دستان ما گذاشته نمی شود و باید خودمان دست به کار شویم.

❖ کدام فیلم کم دی هیچ وقت برایتان تکراری نشده و هر بار با آن از ته دل می خندید؟

از تماشای فیلم ورود آقایان ممنوع سیر نمی شوم.

❖ اگر یک روز محدودیتی در اجرای استندآپ نداشته باشید، دلتان می خواهد درباره چه چیزی شوخی کنید؟

در جواب این سوال، یک بغل حرف ولی محض نگفتن دارم.

❖ در این مسیر قضاوت هم شدی؟

تا جایی که دیده و شنیده و فهمیده ام هرکس در هر مسیری باشد، در حال قضاوت شدن است (که این خیلی بده) و من هم از این قاعده مستثنی نیستم. به ازای هر یک باری که شنیدم «به علت دختر بودن رای آوردی»، ۹ بار شنیده ام که «حتما به دلیل دختر بودن و محدودیت های گفتاری، اجرای بیشتری داشتی». مسیر برای من کمی سخت تر بود اما این حجم از درک و محبت مردم، من را امیدوار و دلگرم و با انگیزه تر کرد.

❖ سه سوال ها تموم شد؟  
مخلصیم. سپاس بیکران از نوجوانه.

یک مورد را به غریزه واگذار کرد. ولی اگر بخواهم از مربی ام، ابوطالب حسینی کامل برای شما حرف بزنم، باید دستم را ببرم بالا و از شما چند برگه اضافه بگیرم. من از ایشان خیلی چیزها یاد گرفتم، بعضی اوقات آنقدر نکته های ریزی از اجراها به من گوشزد می کردند که مجبور می شدم اجراهایم را دوباره ببینم. تا آنجا که از پشت صحنه اطلاع دارم، ابوطالب حسینی تنها کسی بود که موقع ضبط به اجرای تیزهوشان من نخندید و تا لحظه آخر با دقت به جمله هایی که با هم تمرین کرده بودیم گوش می داد. کار کردن با ایشان یکی از بزرگ ترین شانس های من بود. مربی! هر جا هستی، اگر این کلمه ها را می خوانید، دم شما گرم.

❖ چه جوری می توانیم

حالمون رو خوب کنیم؟

یک خبر خوب و یک خبر بد برای همگی دارم، خبر خوب این که حال خوب گاهی وقت ها با بوی نم بارون روی خاک توی باغچه یا با پیدا کردن یک پول مچاله شده توی یک لباس گرم زمستونی حال ما را دوچندان خوب می کند و حال خوب ممکن است با دیدن یک دوست قدیمی، در یک مکانی که انتظارش را نداریم به سراغ ما بیاید.

خبر بد این که ما قدرش را اصلا نمی دانیم، ما منتظر هستیم

همه ما در جمع خانوادگی یک نمکدان بالقوه داریم که هر آن ممکن است بالفعل شود. اما این که یک نفر در مقابل کم دین های حرفه ای و جلوی دوربین و تماشاگران و یک عالمه چشم خیره شده بخواهد استندآپ اجرا کند اصلا کار آسانی نیست.

قطار خنداننده شو حالا به ایستگاه پایانی خود رسیده اما بین این آمدها و رفته های روی صحنه، یک نفر از همه بیشتر حرف هایش شبیه به حال و هوای ما نوجوان ها و محصلان بود. همین هم بهانه ای شد برای یک مصاحبه طولانی با هانا ستوهی؛ جوان ترین خنداننده این دوره.

❖ از هانای نوجوان بگویید.

من نشان داد. هانای بعد از خندوانه، با اعتماد به نفس تر، قوی تر، جنگجو تر، باتجربه تر و تیل تر هست. (راستش استرس که می گیرم شروع می کنم از نظر تغذیه ای بیشتر به خودم رسیدن!)

❖ کی فهمیدید بامزه اید؟

در سن ۱۴-۱۳ سالگی زمانی که هنوز در من مفهومی به اسم استندآپ جا نیفتاده بود و خنداننده شویی هم هنوز متولد نشده بود، من در جمع های دوستانه و فامیل و مدرسه ساعت ها در حال اجرا بودم بدون این اصول و قاعدت بدون تمرین و متن. حالا که به این مسأله فکر می کنم خیلی دل و جرأت داشتم! بعد شروع مسابقات، من از سمت خانواده، دوستان و اطرافیان به سمت این سبک اجرا تشویق شدم و ایده های اجرای من (و خیلی از دوستان) برداشت هایی از زندگی خودمان است.

❖ جایی بود از اجراها که یک حرف خاص یا

یک راهنمایی مربی، یادتان بیاد و نجات تان داده باشد؟

حقیقتا تا جایی که می دانم برای نجات یک انسان (چه روی صحنه در حال استندآپ چه هر جای دیگر) نفس کشیدنش ضروری است که حقیقتا تیم ما این

در شش سال راهنمایی و دبیرستان، یا برنامه ریزی مراسم ها با من بود، یا برنامه های روزانه و مناسبتی و چون رئیس شورا هم بودم، اول ایده های خودم را مطرح و سپس خودم را در شورای مدرسه تایید و بعد آن را اجرایی می کردم! وارد پیش دانشگاهی که شدم، مدیر مدرسه من را به دلیل فعالیت های بیش از حد متعدد شورای از این کار منع کرد و درس خواندن را به من شدیداً توصیه کرد. البته من هم کلی اصرار کردم و قرار شد در کنار درس خواندن، به دغدغه های فرهنگی و هنری ام هم برسیم.

❖ شرکت توی خنداننده شو جزو

هدف هایتان بود یا به قول معروف بار خورد! عرضم به حضور محترمتان که حتی اگر اتفاقی هم بود که نمی گفتم. بالاخره کلاس آدم چند لول (سطح) ریزش پیدا می کند. ولی خب من در خنداننده شو یک هم در مرحله اول پذیرفته شدگان بودم و جزو ۱۰ نفر هم شدم. برای تست، من و ۹۰ نفر دیگر دعوت شدیم و جلوی استاد کمال تبریزی، آقای آتیلا پسیانی و خانم گوهر خیراندیش عزیز اجرای استندآپ داشتیم. در آن زمان ۱۶ ساله بودم و خام و جویای نام.

در ۱۶ سالگی مفهوم استندآپ درست و اصولی هنوز برای من و شاید خیلی ها که در آنجا حضور داشتند جا نیفتاده بود (شاید هنوز هم خیلی جای کار داشته باشیم) اما ما علاقه مند به کم دی و اجرای صحنه بودیم. به شخصه برای خود من مسیره شفافیت الان را نداشت، من در آن سال فقط یک تجربه چندروزه کسب کردم و بعد بیشتر دیدم و بیشتر یاد گرفتم تا این که برای خنداننده شو ۳ دوباره شانس خودم را امتحان کردم.

❖ و نقطه عطفی به نام خندوانه.

البته قبل از خندوانه، زندگی من به قبل از دانشگاه و بعد از آن تقسیم می شد. به این دلیل که فکر می کردم دانشجوی شدن آن بلوغ فکری را در من شکوفا کرده و من اکنون مستقل تر از گذشته در حال زندگی هستم. ولی خندوانه ورق را برگرداند و آن روی سکه را به

